

## فصل ششم

### ابتدال مارکسیزم به توسط اپورتونیست ها

مسأله ی روشن دولت نسبت به انقلاب اجتماعی و روش انقلاب اجتماعی نسبت به دولت نیز به طور کلی مانند مسأله ی انقلاب توجه برجسته ترین تنوریسین ها و پوبلیسیست های انترناسیونال دوم (۱۸۸۹ - ۱۹۱۴) را بسیار کم به خود معطوف می داشت. ولی شاخص ترین نکته در آن پروسه رشد تدریجی اپورتونیزم که در سال ۱۹۱۴ انترناسیونال دوم را به ورشکستگی رساند، این است که حتی هنگام تماس مستقیم با این مسأله نیز می کوشیدند آن را نادیده انگارند و یا این که متوجه آن نمی شدند.

به طور کلی می توان گفت که از طرفه رفتن در مورد مسأله ی روش انقلاب پرولتاری نسبت به دولت، از طرفه رفتی که به حال اپورتونیزم سودمند بود و بدان نیرو می بخشید، تحریف مارکسیزم و ابتدال کامل آن پدید آمد. برای این که این پروسه ی اسف انگیز را ولو به اختصار توصیف کرده باشیم برجسته ترین تنوریسین های مارکسیزم یعنی پلخائف و کائوتسکی را در نظر می گیریم.

## ۱- مناظره پلخائف با آنارشویست ها

پلخائف رساله ی خاصی را تحت عنوان: «آنارشویزم و سوسیالیزم» که در سال ۱۸۹۴ به زبان آلمانی منتشر شد به مسأله ی روش آنارشویزم نسبت به سوسیالیزم اختصاص داده است.

پلخائف با زرنگی خاصی این موضوع را طوری تفسیر کرده است که آن چه در مبارزه علیه آنارشویزم از نظر روز فوتی تر و میرم تر و از نظر سیاسی مهم تر است یعنی روش انقلاب نسبت به دولت و به طور کلی مسأله ی دولت کاملاً مسکوت مانده است! در رساله ی وی دو قسمت خودنمایی می کند: یکی دارای جنبه ی تاریخی و حاوی مطالب پرارزشی درباره ی تاریخ ایده های اشتیرنر، پرودون و غیره است و قسمت دیگر: قسمت کوتاه بینانه ایست با استدلالات ناهنجاری در باب این که آنارشویست با راهزن فرقی ندارد.

در آمیختن موضوعات به صورت بسیار تفریح آور یکی از خصوصیات بسیار شاخص فعالیت پلخائف در آستانه ی انقلاب و طی دوران انقلابی روسیه است: در سال های ۱۹۰۵-۱۹۱۷ پلخائف، همین طور هم خود را نیمه آنین پرست و نیمه کوتاه بینی نشان داد که در سیاست از دنبال بورژوازی گام بر می دارد.

ما دیدیم که چگونه مارکس و انگلس ضمن مناظره ی با آنارشویست ها نظر خود را در باب روش انقلاب نسبت به دولت بیش از هر چیز با دقت روشن می ساختند. انگلس هنگامی که در سال ۱۸۹۱ «انتقاد از برنامه ی گتا» می مارکس را به چاپ می رساند نوشت که «ما (یعنی انگلس و مارکس) در آن

هنگام که هنوز دو سال هم از کنگره ی لاهه ی انترناسیونال (اول)<sup>۱</sup> نگذشته بود، در بحبوحه ی مبارزه با باکونین و آنارشیت های وی بودیم».

آنارشیت ها می کوشیدند به ویژه کمون پاریس را به اصطلاح «از آن خود» یعنی مؤید آموزش خود اعلام دارند و ضمناً به هیچ وجه از درس های کمون و تجزیه و تحلیلی که مارکس از این درس ها نموده بود چیزی در نیافتند. آنارشیزم در مورد مسائل مشخص سیاسی یعنی این که: آیا باید ماشین کهنه دولتی را خورد کرد؟ و چه چیزی را جایگزین آن نمود؟ هیچ چیزی که حتی اندکی به حقیقت نزدیک باشد، نیاورده است.

ولی سخن راندن از «آنارشیزم و سوسیالیزم» و در عین حال نادیده انگاشتن تمامی مسأله ی دولت و توجه نداشتن به سراسر سیر تکامل مارکسیزم در دوران ما قبل و ما بعد کمون، معنایش در غلطیدن ناگزیر به سرآشوب اپورتونیزم بود. زیرا اپورتونیزم اتفاقاً مقدم بر هر چیز لازمه اش همین است که دو مسأله ای که هم اکنون بدان اشاره نمودیم به هیچ وجه مطرح نشود. این خود پیروزی اپورتونیزم است.

---

<sup>۱</sup> - کنگره لاهه انترناسیونال اول از ۲ تا ۷ سپتامبر سال ۱۸۷۲ برپا بود. مارکس و انگلس در این کنگره حضور داشتند. تعداد نمایندگان کنگره ۶۵ نفر بود. مسائل دستور روز کنگره عبارت بود از: (۱) درباره حقوق شورای کل؛ (۲) درباره فعالیت سیاسی پرولتاریا و غیره. تمام دوران کار کنگره با مبارزه شدیدی علیه باکونین ها گذشت. «درباره فعالیت سیاسی پرولتاریا» در تصمیمات کنگره گفته می شود که پرولتاریا برای تأمین پیروزی انقلاب اجتماعی باید حزب سیاسی مخصوصی از خود تشکیل دهد و وظیفه ی خطیر وی عبارت است از تصرف قدرت سیاسی. باکونین و گیوم را در این کنگره به جرم اخلاص گری و تشکیل حزب جدید ضدپرولتاری از انترناسیونال خارج کردند.

## ۲- مناظره ی کائوتسکی با اپورتونیست ها

در مطبوعات روسی بدون شک به مراتب بیش از هر مطبوعات دیگری از آثار کائوتسکی ترجمه شده است. بیهوده نیست که برخی از سوسیال دموکرات های آلمانی به شوخی می گویند آثار کائوتسکی را در روسیه بیش از آلمان می خوانند (به عنوان جمله ی معترضه می گوئیم که این شوخی دارای یک مضمون تاریخی است که به مراتب از آن چه رواج دهندگانش می پندارند عمیق تر است: کارگران روس در سال ۱۹۰۵ با نشان دادن اشتیاق فوق العاده شدید و بی نظیر نسبت به بهترین آثار بهترین مطبوعات سوسیال دموکراتیک جهان و با به دست آوردن آن چنان کمیتی از ترجمه ها و چاپ های این آثار که در کشورهای دیگر سابقه نداشت، در عین حال نهال های تجربه ی عظیم کشور مترقی تر همسایه را با نواخت شتابانی به اصطلاح در زمین جوان جنبش پرولتاری ما غرش نمودند).

کائوتسکی علاوه بر تشریحی که به زبان ساده از مارکسیزم کرده است به مناسبت مناظره ی خود با اپورتونیست ها و با برنشتین که در رأس آنان است، نزد ما شهرت خاصی دارد. ولی یک فاکت وجود دارد که تقریباً کسی از آن آگاه نیست و اگر وظیفه ی ما بررسی این موضوع باشد که کائوتسکی به هنگام بحران بس عظیم سال های ۱۹۱۴-۱۹۱۵ چگونه دچار پریشان فکری فوق العاده ننگینی و دفاع از سوسیال شوینیزم گردید آن گاه نمی توان این فاکت را نادیده انگاشت. این فاکت همانا عبارت از آن است که کائوتسکی قبل از بر آمد خود علیه مشهورترین نمایندگان اپورتونیزم فرانسه (میلران و ژورس) و آلمان (برنشتین) تزلزل های بسیار شدیدی از خود نشان داد. مجله ی مارکسیستی «زاریا» که در سال های ۱۹۰۱-۱۹۰۲ در اشتوتگارت

منتشر می شد و مدافع نظریات انقلابی- پرولتاری بود مجبور شد با کائوتسکی به مناظره پردازد و قطع نامه ی تزلزل آمیز و طفره جویانه ی وی در کنگره ی بین المللی سوسیالیستی پاریس منعقد در سال ۱۹۰۰<sup>۲</sup> را که روش آشتی طلبانه ای نسبت به اپورتونیست ها داشت- «کشدار» بنامد. در مطبوعات آلمان نامه هائی از کائوتسکی درج شده بود که به همان شدت تردید کائوتسکی را قبل از آغاز پیکار با برنشتین آشکار می ساخت.

ولی آن چه دارای اهمیت به مراتب بیشتری است این نکته است که ما اکنون که تاریخچه ی تازه ترین خیانت کائوتسکی را نسبت به مارکسیزم بررسی می کنیم، مشاهده می نمائیم که در مناظره او با اپورتونیست ها و نیز در طرح مسأله از طرف او و شیوه ی بحث او درباره ی مسأله، انحراف سیستماتیکی به سوی اپورتونیزم در مورد مسأله دولت وجود دارد.

نخستین اثر بزرگ کائوتسکی بر ضد اپورتونیزم یعنی کتاب «برنشتین و برنامه ی سوسیال دموکرات» او را بر می داریم. کائوتسکی نظریات برنشتین را به طور مبسوطی رد می کند. ولی یک موضوع شاخص است.

برنشتین در اثر خود موسوم به «مقدمات سوسیالیزم» که شهرت هروستراتی کسب نموده است، مارکسیزم را به «بلانکیزم» متهم می سازد

---

<sup>۲</sup> - منظور پنجمین کنگره سوسیالیست بین المللی انترناسیونال دوم است که از ۲۳ تا ۲۷ سپتامبر سال ۱۹۰۰ در پاریس برپا بود. در کنگره ۷۹۱ نماینده حضور داشتند. عده اعضاء هیئت نمایندگی روسیه ۲۳ نفر بود. در مورد مسأله ی اساسی یعنی تصرف قدرت سیاسی به وسیله ی پرولتاریا، کنگره به اکثریت آراء قطع نامه پیشنهادی کائوتسکی را که لنین آن را «نسبت به اپورتونیست ها دارای جنبه آشتی طلبانه» می دانست- پذیرفت. از جمله تصمیمات دیگر کنگره تأسیس یک بوروی بین المللی سوسیالیستی مرکب از نمایندگان احزاب سوسیالیست تمام کشورها بود که مقر دبیرخانه ی آن را بروکسل تعیین کردند.

(این اتهام از آن زمان به بعد هزارها باز از طرف اپورتونیست ها و بورژوا لیبرال های روسیه بر ضد نمایندگان مارکسیزم انقلابی یعنی بلشویک ها تکرار شده است). برنشتین در این باره بخصوص روی اثر مارکس: «جنگ داخلی در فرانسه» مکت می کند و کوشش دارد (کوششی، چنان که دیدیم، به کلی بدون موفقیت) نظر مارکس را درباره ی درس های کمون با نظر پرودون یکی جلوه دهد. توجه مخصوص برنشتین به آن نتیجه گیری مارکس معطوف است که وی در پیش گفتار سال ۱۸۷۲ «مانیفست کمونیست» روی آن تکیه نموده و حاکی از آن است که: «طبقه ی کارگر نمی تواند به طور ساده ماشین دولتی حاضر و آماده ای را تصرف نماید و آن را برای مقاصد خویش به کار اندازد». این گفتار به قدری «مورد پسند» برنشتین واقع شده که آن را دست کم سه بار در کتاب خود تکرار می کند و هر بار آن را به وجهی کاملاً تحریف آمیز و اپورتونیستی تفسیر می نماید.

مارکس، چنان که دیدیم، می خواهد بگوید طبقه ی کارگر باید تمام ماشین دولتی را خورد کند، درهم شکند و منفجر سازد ( Sprengung ، انفجار- این اصطلاح را انگلس به کار برده است). ولی از گفته برنشتین چنین بر می آید که گویا مارکس با این کلمات طبقه ی کارگر را علیه انقلابی گری زیاده از حد به هنگام تصرف قدرت حاکمه بر حذر داشته است.

ناهنجارتر و زشت تر از این تحریف اندیشه ی مارکس حتی قابل تصور هم نیست.

و اما کانونتسکی هنگامی که نظرات برنشتین را به نحو کاملاً مبسوطی رد می کند چگونه رفتار می نماید؟

او از تحلیل تمام عمق تحریفی که اپورتونیزم در مورد این نکته در مارکسیزم وارد نموده سرباز زده است. او قسمت فوق الذکر را از پیش گفتاری که انگلس برای کتاب «جنگ داخلی» مارکس نوشته مثال آورده و گفته است که بنا به اظهار مارکس طبقه ی کارگر نمی تواند به طور ساده ماشین دولتی حاضر و آماده ای را تصرف نماید ولی به طور کلی می تواند آن را تصرف کند. همین و بس. در این باره که برنشتین اندیشه ای را به مارکس نسبت می دهد که درست نقطه ی مقابل اندیشه واقعی اوست و در این باره که مارکس از سال ۱۸۵۲ «خورد کردن» ماشین دولتی را به عنوان وظیفه انقلاب پرولتاری به میان کشیده است، در این باره کائوتسکی کلمه ای هم دم نزده است.

نتیجه حاصله این که کائوتسکی مهم ترین فرق بین مارکسیزم و اپورتونیزم را در مورد مسأله ی وظائف انقلاب پرولتاری ماست مالی نموده است! کائوتسکی «علیه» برنشتین چنین نوشته است. «ما حل مسأله ی مربوط به دیکتاتوری پرولتاریا را با آرامش خاطر کامل می توانیم به آینده واگذار نماییم» (ص ۱۷۲ چاپ آلمانی).

این مناظره علیه برنشتین نیست بلکه در واقع گذشت به وی و تسلیم مواضع به اپورتونیزم است زیرا برای اپورتونیست ها فعلاً چیزی جز این که تمام مسائل اساسی مربوط به وظائف انقلاب پرولتاری «با آرامش خاطر کامل به آینده واگذار گردد»- لازم نیست.

مارکس و انگلس از سال ۱۸۵۲ تا ۱۸۹۱ یعنی طی چهل سال به پرولتاریا می آموختند که وی باید ماشین دولتی را خورد کند. ولی کائوتسکی در سال ۱۸۹۹ در مقابل خیانت کاملی که اپورتونیست ها در مورد این نکته به

مارکسیزم نموده اند این مسأله را که آیا خورد کردن این ماشین ضروریست یا نه با مسأله ی مربوط به شکل های مشخص این خورد کردن تعویض می نماید و خود را در پس پرده ی یک اصل «بی چون و چرا» (و بی ثمر) و کوتاه بینانه ای حاکی از این که شکل های مشخصی را از پیش نمی توان دانست پنهان می کند!!

بین روش مارکس و کائوتسکی نسبت به وظیفه ی حزب پرولتاریا در مورد آماده کردن طبقه کارگر برای انقلاب دره ی عمیقی فاصله است. اثر بعدی و پخته تر کائوتسکی را که ایضاً تا درجه زیادی به رد اشتباهات اپورتونیزم تخصیص داده شده است بر می داریم. این اثر - رساله ی او در باره ی «انقلاب اجتماعی» است. مؤلف در این جا موضوع «انقلاب پرولتاری» و «رژیم پرولتاری» را به عنوان مبحث خاصی برای بررسی در نظر گرفته است. نویسنده مطالب بسیار زیادی را که فوق العاده پرارزش است بیان داشته ولی اتفاقاً مسأله ی دولت را مسکوت گذارده است. در همه جای این رساله فقط و فقط از به کف آوردن قدرت دولتی صحبت می شود، به عبارت دیگر آن چنان فورمولی انتخاب شده است که گذشت نسبت به اپورتونیزم ها را دربر دارد زیرا به کف آوردن قدرت حاکمه را بدون انهدام ماشین دولتی کاری ممکن می شمرد. درست آن چه را که مارکس در سال ۱۸۷۲ در برنامه ی «مانیفست کمونیست» «کهنه شده» اعلام نموده بود کائوتسکی در سال ۱۹۰۲ احیاء می کند.

در این رساله بند مخصوصی به «شکل ها و سلاح انقلاب اجتماعی» تخصیص داده شده است. در آن، هم از اعتصاب سیاسی توده ای، هم از جنگ داخلی و هم از «حربه های زور دولت بزرگ معاصر از قبیل بوروکراسی و

ارتش» سخن رفته است ولی درباره ی این که کمون به کارگران چه آموخته کلمه ای گفته نشده است. از قرار معلوم بیهوده نبود که انگلس به ویژه سوسیالیست های آلمان را از «تجلیل خرافی» دولت بر حذر می ساخت.

کائوتسکی مطلب را چنین بیان می کند: پرولتاریای پیروزمند «برنامه ی دموکراتیک را عملی خواهد نمود». سپس کائوتسکی مواد این برنامه را بیان می نماید. ولی درباره ی این که سال ۱۸۷۱ چه چیز تازه ای در مورد مسأله تعویض دموکراسی بورژوازی با دموکراسی پرولتاری به دست داده دم فرو می بندد. کائوتسکی با این مبتذلات دارای طنین «محکم» گریبان خود را خلاص می کند:

«بخودی خود روشن است که ما با وجود نظام کنونی به سیادت نخواهیم رسید. انقلاب خود مبارزه ی طولانی و پرعقی را دربر دارد و این مبارزه ساختمان سیاسی و اجتماعی کنونی ما را تغییر خواهد داد».

شک نیست که این موضوع نیز همانند این حقیقت که اسب جو می خورد و رود ولگا به دریای خزر می ریزد «بخودی خود روشن است». فقط تأسف در این است که با استعمال یک عبارت پوچ و پرطمطراق درباره ی مبارزه ی «پرعق» مسأله ای مسکوت گذارده می شود که برای پرولتاریای انقلابی جنبه مبرم دارد و آن این که آیا «عمق» انقلاب وی در مورد دولت و دموکراسی برخلاف انقلاب های غیرپرولتاری سابق در چیست.

کائوتسکی با مسکوت گذاردن این مسأله عملاً در مورد این نکته کاملاً اساسی به اپورتونیزم گذشت می دهد ولی لفظاً جنگی سهمگین علیه آن اعلام می نماید و روی اهمیت «ایده ی انقلاب» تکیه می کند (ولی در صورت ترس

از تبلیغ درس های مشخص انقلاب بین کارگران آیا این «ایده» خیلی پرارزش است؟) و یا این که می گوید: «ایده آلیسم انقلابی مقدم بر هر چیز» و یا این که اعلام می دارد اکنون کارگران انگلیسی «مشکل خیلی از خرده بورژواها بالاتر» باشند.

کائوتسکی می نویسد- «در جامعه ی سوسیالیستی ممکن است شکل های کاملاً گوناگونی از مؤسسات... در کنار یکدیگر وجود داشته باشند: بوروکراتیک(؟؟) تردنونیونی، کنوپراتیفی و انفرادی»... «مثلاً مؤسساتی هستند که بدون سازمان بوروکراتیک(؟؟) کارشان از پیش نمی رود،- از این قبیل اند راه های آهن. در این جا سازمان دموکراتیک ممکن است این صورت را به خود بگیرد: کارگران نمایندگانی انتخاب می کنند و نمایندگان چیزی همانند پارلمان تشکیل می دهند و این پارلمان ترتیب کارها را معین می کند و در اداره ی دستگاه بوروکراتیک نظارت می نماید. اداره ی امور مؤسسات نوع دوم را می توان به اتحادیه های کارگری واگذار نمود، مؤسسات نوع سوم را می توان بر مبنای کنوپراتیفی سازمان داد» (ص ۱۴۸- ۱۱۵ ترجمه ی روسی، چاپ ژنو، سال ۱۹۰۳).

این استدلال اشتباه است و نسبت به آن چه مارکس و انگلس در سال های هفتاد از روی نمونه ی درس های کمون توضیح داده اند گامی است به پس. راه های آهن از نقطه ی نظر سازمان ضروری به اصطلاح «بوروکراتیک» به طور کلی با هیچ یک از بنگاه های صناعت بزرگ ماشینی و یا هیچ فابریک و مغازه ی بزرگ و بنگاه کشاورزی سرمایه داری بزرگ فرقی ندارد. تکنیک در کلیه ی این قبیل بنگاه ها مراعات بی چون و چرای انضباط کاملاً شدید و

نهایت دقت را در انجام سهمی از کار که برای هر کس معین شده ایجاد می نماید تا خطر وقفه در کلیه ی امور و خرابی مکانیزم و محصول پیش نیاید. در کلیه ی این قبیل بنگاه ها البته کارگران «نمایندگان انتخاب خواهند کرد و نمایندگان چیزی همانند پارلمان تشکیل خواهند داد».

ولی جان کلام در همین است که این «چیزی همانند پارلمان»، پارلمان به معنی مؤسسات پارلمانی بورژوازی- نه خواهد بود. جان کلام در همین است که این «چیزی همانند پارلمان» برخلاف تصور کائوتسکی که فکرش از چهارچوب پارلمانتاریزم بورژوازی تجاوز نمی کند کارش فقط این نه خواهد بود که «ترتیب کارها را معین کند و در اداره ی دستگاه بوروکراسی نظارت نماید»، در جامعه ی سوسیالیستی «چیزی همانند پارلمان» که از نمایندگان کارگران متشکل است البته «ترتیب کارها را معین می کند و در اداره ی» «دستگاه» «نظارت می نماید»، ولی این دستگاه، دیگر «بوروکراتیک» نه خواهد بود. کارگران پس از به کف آوردن قدرت سیاسی، دستگاه بوروکراتیک قدیمی را خورد می کنند، از بیخ و بن درهم می شکنند، یک سنگ روی سنگ آن باقی نمی گذارند و دستگاه نوینی جایگزین آن می نمایند که مرکب از همان کارگران و کارمندان خواهد بود و علیه بوروکرات شدن آن ها به فوریت اقداماتی به عمل خواهد آمد که مارکس و انگلس آن را مفصلاً تشریح کرده اند:

(۱) نه تنها انتخابی بودن بلکه در هر موقع قابل تغییر بودن؛

(۲) پرداخت دستمزدی که از دستمزد کارگر تجاوز نکند؛

۳) انجام اقدام فوری برای این که وظائف کنترل و نظارت را همه اجرا نمایند و همه موقتاً «بوروکرات» شوند و بنابر این هیچ کس نتواند «بوروکرات» گردد.

کائوتسکی به هیچ وجه در این سخنان مارکس تعمق نکرده است: «کمون یک مؤسسه ی پارلمانی نبود بلکه مؤسسه ی فعال و در عین حال هم قانون گذار و هم مجری قانون بود».

کائوتسکی به هیچ وجه به فرق بین پارلماناریزم بورژوائی که ترکیبی از دموکراسی (نه برای مردم) و بوروکراتیزم (علیه مردم) است و دموکراتیزم پرولتاری که فوراً برای ریشه کن ساختن بوروکراتیزم اقداماتی به عمل خواهد آورد و قادر خواهد بود این اقدامات را به پایان خود یعنی به نابودی کامل بوروکراتیزم و استقرار کامل دموکراسی برای مردم برساند پی نبرده است.

در این جا هم کائوتسکی همان «تجلیل خرافی» دولت و همان «ایمان خرافی» نسبت به بوروکراتیزم را نشان داده است.

حال به آخرین و بهترین اثر کائوتسکی علیه اپورتونیست ها یعنی به رساله ی او: «راه رسیدن به قدرت» می پردازیم (که ظاهراً به زبان روسی منتشر نشده است زیرا در سال ۱۹۰۹ که ما در بحبوحه ی ارتجاع بودیم از چاپ خارج گردید). این رساله گام بزرگی است به پیش زیرا در آن برخلاف رساله ی سال ۱۸۹۹ علیه برنشتین، از برنامه ی انقلابی به طور اعم صحبت نمی شود و نیز برخلاف رساله ی سال ۱۹۰۲ «انقلاب اجتماعی» از وظائف انقلاب اجتماعی بدون در نظر گرفتن زمان فرا رسیدن آن سخن نمی رود بلکه در آن از شرایط مشخص سخن گفته می شود که ما را وادار می کند تصدیق نمائیم که «عصر انقلاب ها» فرا رسیده است.

نویسنده صریحاً به حدت تضادهای طبقاتی به طور اعم و به امپریالیزم که از این لحاظ نقش بزرگی ایفا می نماید اشاره می کند. پس از پایان «دوران انقلابی سال های ۱۷۸۹-۱۸۷۱» برای اروپای باختری، از سال ۱۹۰۵ دوران نظیر آن برای خاور آغاز می شود. جنگ جهانی با سرعتی تهدید کننده نزدیک می شود «پرولتاریا دیگر نمی تواند از انقلاب نابهنگام سخن گوید». «ما وارد دوران انقلابی شده ایم». «عصر انقلاب آغاز می شود».

این ها اظهاراتی است کاملاً روشن. این رساله ی کائوتسکی باید ملاکی برای سنجش این نکته باشد که پیش از جنگ امپریالیستی از حزب سوسیال دموکرات آلمان چه انتظار می رفت و هنگام انفجار جنگ این حزب (و از آن جمله خود کائوتسکی) به چه مرحله پستی سقوط کرد. کائوتسکی در رساله ی مورد بحث نوشته است که- «وضع کنونی این خطر را دربر دارد که ما را (یعنی حزب سوسیال دموکرات آلمان را) به آسانی معتدل تر از آن بشمارند که در حقیقت امر هستیم». معلوم شد که حزب سوسیال دموکرات آلمان در حقیقت امر به مراتب معتدل تر و اپورتونیست تر از آن بود که به نظر می آمد!

آن چه به موضوع جنبه ی شاخص تری می دهد این است که کائوتسکی با این صراحت اظهارات خود درباره ی آغاز عصر انقلاب ها در رساله ای که بنا به گفته ی خود به ویژه به تحلیل مسأله ی «انقلاب سیاسی» اختصاص داده، باز هم مسأله ی دولت را به کلی نادیده گرفته است.

از مجموع همین نادیده گرفتن ها، سکوت ها و ظفره رفتن ها بود که ناگزیر آن گرویدن کامل به جانب اپورتونیزم به بار آمد که باید هم اکنون از آن سخن گوئیم.

سوسیال دموکراسی آلمان توسط کائوتسکی، گونی اعلام داشته است که:

من کماکان بر نظریات انقلابی متکی هستم (سال ۱۸۹۹). من به ویژه ناگزیری انقلاب اجتماعی پرولتاریا را تصدیق دارم (سال ۱۹۰۲). من فرا رسیدن عصر نوین انقلاب ها را تصدیق دارم (سال ۱۹۰۹). ولی با تمام این احوال وقتی مسأله وظائف انقلاب پرولتاری نسبت به دولت مطرح می شود نسبت به آن چه که مارکس حتی در سال ۱۸۵۲ گفته است گامی به پس می گذارم (سال ۱۹۱۲).

در مناظره ی کائوتسکی با پانه کوک، مسأله صریحاً به همین طرز مطرح شده بود.

### ۳- مناظره ی کائوتسکی با پانه کوک

پانه کوک به عنوان یکی از نمایندگان آن جریان «چپ رادیکال» که روزا لوکزامبورگ، کارل رادک و دیگران در صفوف آن بودند علیه کائوتسکی به پا خاست. جریان مزبور که از تاکتیک انقلابی دفاع می کرد، متفقاً بر این عقیده بود که کائوتسکی در حال گرویدن به خط مشی «مرکز» است که بدون هیچ پرنسیپی بین مارکسیزم و اپورتونیزم در نوسان است. صحت این نظر را جنگ کاملاً ثابت کرد زیرا هنگام جنگ جریان «مرکز» (که به غلط مارکسیستی نامیده می شد) یا «کائوتسکیزم» حقارت نفرت انگیز خود را کاملاً نشان داد.

پانه کوک در مقاله ی «عملیات توده ای و انقلاب» ("Neue Zeit" ۱۹۱۲، ۳۰، ۲) که در آن از مسأله ی دولت سخن به میان آمده خط مشی کائوتسکی را به عنوان خط مشی «رادیکالیزم پاسیف» و «تئوری انتظار بدون عمل» توصیف نموده است. «کائوتسکی نمی خواهد پروسه ی انقلاب را

ببیند» (ص ۶۱۶) پانه کوک با این طرز طرح مسأله به موضوع وظائف انقلاب پرولتاری نسبت به دولت که مورد توجه ما است نزدیک گردید.

او نوشت: «مبارزه ی پرولتاریا به طور ساده مبارزه ی علیه بورژوازی به خطر تحصیل قدرت دولتی نبوده بلکه مبارزه علیه قدرت دولتی است... مضمون انقلاب پرولتاری عبارت است از نابود ساختن حربه های نیروی دولت و از میان برداشتن (تحت الفظی: منحل ساختن، Auflösung) آن به وسیله ی حربه های نیروی پرولتاریا... مبارزه فقط هنگامی موقوف می شود که انهدام کامل سازمان دولتی به مثابه نتیجه ی نهائی آن فرا رسد. سازمان اکثریت برتری خود را بدین طریق به ثبوت می رساند که سازمان اقلیت حاکمه را نابود می سازد» (ص ۵۴۸).

فرمولی که پانه کوک ضمن آن فکر خود را بیان می کند دارای نواقص بسیار زیاد است. ولی با این حال خود فکر روشن است و جالب توجه این است که ببینیم کائوتسکی چگونه آن را رد کرده است.

وی چنین می نویسد: «تا کنون تقابل بین سوسیال دموکرات ها و آنارشویست ها در این بود که اولی ها می خواستند قدرت دولتی را به کف آورند و دومی ها در انهدام آن می کوشیدند. پانه کوک، هم این و هم آن را می خواهد» (ص ۷۲۴).

اگر پانه کوک مطلب را به حد کافی صریح و مشخص بیان نمی کند (ما در این جا از نواقص دیگر مقاله ی او که با موضوع مورد بحث ارتباطی ندارد سخنی نمی گوئیم) در عوض کائوتسکی به ویژه ماهیت اصولی قضیه را که پانه کوک مطرح نموده در نظر گرفته و در مورد یک مسأله اصولی اساسی موضوع مارکسیزم را به کلی ترک گفته و تماماً به اپورتونیزم گرویده است.

او فرق میان سوسیال دموکرات ها و آنارشویست ها را به کلی نادرست تعریف کرده، مارکسیزم را کاملاً تحریف نموده و آن را مبتدل ساخته است.

فرق میان مارکسیست ها و آنارشویست ها در این است که

(۱) اولی ها در عین این که نابودی کامل دولت را هدف خود قرار می دهند این هدف را فقط هنگامی عملی می دانند که انقلاب سوسیالیستی طبقات را نابود نماید و انجام این عمل را نتیجه ی استقرار سوسیالیزم می دانند که کار را به زوال دولت منجر می سازد؛ دومی ها خواهان نابودی دولت در ظرف یک از امروز تا فردا هستند و به چگونگی شرایط لازم برای عملی شدن این نابودی پی نمی برند.

(۲) اولی ها این امر را ضروری می دانند که پرولتاریا پس از به کف آوردن قدرت سیاسی ماشین دولتی کهنه را تماماً منهدم و ماشین تازه ای را که مرکب از سازمان کارگران مسلح طبق نمونه ی کمون باشد جایگزین آن سازد؛ دومی ها ضمن این که طرفدار انهدام ماشین دولتی هستند این موضوع که پرولتاریا چه چیزی را جایگزین آن خواهد نمود و چگونه از قدرت انقلابی استفاده خواهد کرد به کلی برایشان تاریک است؛ آنارشویست ها حتی استفاده از قدرت دولتی به وسیله ی پرولتاریای انقلابی و دیکتاتوری انقلابی پرولتاریا را نفی می کنند.

(۳) اولی ها خواستار آنند که پرولتاریا از طریق استفاده از دولت معاصر برای انقلاب آماده شود؛ آنارشویست ها این عمل را نفی می کنند.

در این مباحثه علیه کائوتسکی همانا پانه کوک نماینده ی مارکسیزم است زیرا بخصوص مارکس بود که می آموخت که پرولتاریا نمی تواند به طور ساده قدرت دولتی را به کف آورد بدین معنی که ماشین دولتی کهنه به دست

کسان نوینی منتقل گردد بلکه باید این دستگاه را خورد کند و درهم شکند و دستگاه نوینی جایگزین آن سازد.

کانوتسکی مارکسیزم را ترک می گوید و به اپورتونیست ها می گراید زیرا در گفته های وی به ویژه همین انهدام ماشین دولتی که برای اپورتونیست ها به کلی ناپذیرفتنی است ابدأ دیده نمی شود و برای اپورتونیست ها مفردی باقی می گذارد تا کلمه ی «به کف آوردن» را به عنوان عمل ساده ی تحصیل اکثریت تعبیر کنند.

کانوتسکی برای پرده پوشی تحریفی که در مارکسیزم نموده است طوطی وار از خود مارکس «نقل قول» شلیک می کند. در سال ۱۸۵۰ مارکس درباره ی ضرورت «تمرکز قطعی نیرو در دست قدرت دولتی» شرحی نوشته بود لذا کانوتسکی مظفرانه می پرسد: آیا پانه کوک در صدد انهدام «مرکزیت» نیست؟

این دیگر صاف و ساده نیرنگی است شبیه به آن که برنشتین می کوشید نظر مارکس و پرودون را در مورد فدراسیون به جای مرکزیت یکی جلوه دهد. «نقل قولی» که کانوتسکی نموده است هیچ ربطی به مطلب ندارد. مرکزیت، هم با ماشین دولتی کهنه امکان پذیر است و هم ماشین نوین. اگر کارگران نیروهای مسلح خود را داوطلبانه متحد سازند این خود مرکزیت خواهد بود ولی این مرکزیت بر پایه ی «تخریب کامل» دستگاه دولتی متمرکز ارتش دائمی، پلیس و بوروکراسی قرار خواهد گرفت. کانوتسکی به شیوه ی کاملاً شیدانه ای رفتار می کند بدین معنی که استدلالات به خوبی مشهور مارکس و انگلس را درباره ی کمون نادیده می گیرد و نقل قولی را بیرون می کشد که ربطی به موضوع ندارد.

کائوتسکی چنین ادامه می دهد: ... «شاید پانه کوک می خواهد وظائف دولتی مستخدمین را براندازد؟ ولی کار ما خواه در سازمان حزبی و خواه اتحادیه ای و به طریق اولی در مورد اداره ی امور دولتی بدون وجود مستخدمین از پیش نمی رود. برنامه ی ما خواستار برانداختن مستخدمین دولتی نیست بلکه خواستار انتخابی بودن آنان از طرف مردم است»... «اکنون در نزد ما سخن بر سر این نیست که دستگاه اداره ی امور در «دولت آینده» چه صورتی بخود خواهد گرفت بلکه بر سر آن است که آیا مبارزه ی سیاسی ما قدرت دولتی را پیش از آن که ما آن را به کف آورده باشیم (تکیه ی روی کلمات از کائوتسکی است) از بین می برد (تحت اللفظی منحل می سازد *aufflost*) یا نه. کدام وزارت خانه را می توان با مستخدمینش از بین برد؟» در این جا وزرات خانه های فرهنگ، دادگستری، دارائی و جنگ نام برده می شود. «نه، مبارزه ی سیاسی ما علیه دولت هیچ یک از وزرات خانه های کنونی را از بین نخواهد برد... برای این که سوء تفاهمی رخ ندهد من تکرار می کنم: سخن بر سر این نیست که سوسیال دموکراسی پیروزمند چه شکلی به «دولت آینده» خواهد داد بلکه بر سر آن است که اپوزیسیون ما چگونه دولت کنونی را تغییر می دهد» (ص ۷۲۵). این دیگر نیرنگ آشکار است. پانه کوک به ویژه مسأله ی انقلاب را مطرح کرده است. این موضوع خواه در عنوان مقاله ی وی و خواه در قسمت های نقل قول شده به طور واضح گفته شده است. کائوتسکی، یک مرتبه به مسأله «اپوزیسیون» می پرد و با این عمل نظریه اپورتونیستی را جایگزین نظریه انقلابی می سازد. از گفته ی وی چنین بر می آید: فعلاً اپوزیسیون- تا پس از به کف آوردن قدرت حاکمه علیحده صحبت

کنیم. موضوع انقلاب از بین رفته است! این اتفاقاً همان چیز است که اپورتونیست ها خواهانش بودند.

مطلب بر سر اپوزیسیون و یا مبارزه ی سیاسی به طور اعم نیست بلکه همانا بر سر انقلاب است. انقلاب عبارت از آن است که پرولتاریا «دستگاه اداره ی امور» و تمامی دستگاه دولتی را منهدم می سازد و دستگاه نوینی را مرکب از کارگران مسلح جایگزین آن می نماید. کائوتسکی «وزارتخانه ها» را «تجلیل خرافی» می نماید ولی معلوم نیست چرا نمی توان آن ها را مثلاً با کمیسیون هائی مرکب از کارشناسان وابسته به شوراها ی تام الاختیار و مطلق الاختیار نمایندگان کارگران و سربازان تعویض نمود؟

کنه مطلب به هیچ وجه در این نیست که آیا «وزارت خانه ها» باقی خواهند ماند و آیا «کمیسیون هائی مرکب از کارشناسان» یا مؤسسات دیگری به وجود خواهند آمد یا نه، این موضوع به هیچ وجه مهم نیست. کنه مطلب در این است که آیا ماشین دولتی کهنه (که به وسیله ی هزاران رشته با بورژوازی مربوط بوده و سراپا غرق در رکود و کهنه پرستی است) مخلوط خواهد ماند یا این که منهدم می شود و ماشین نوینی جایگزین آن می گردد. انقلاب نباید عبارت از آن باشد که طبقه ی نوین به کمک ماشین دولتی کهنه فرماندهی کند و اداره ی امور را در دست داشته باشد بلکه باید عبارت از آن باشد که این ماشین را خورد نماید و به کمک ماشین نوینی فرماندهی کند و اداره ی امور را در دست داشته باشد. کائوتسکی این اندیشه ی اساسی مارکسیزم را ماست مالی می کند و یا خود اصلاً آن را درک نکرده است.

پرسش او درباره ی مستخدمین آشکارا نشان می دهد که وی به درس های کمون و آموزش مارکس پی نبرده است. «کار ما خواه در سازمان حزبی و خواه اتحادیه ای بدون وجود مستخدمین از پیش نمی رود»...

در دوران سرمایه داری، در دوران سیادت بورژوازی کار ما بدون وجود مستخدمین از پیش نمی رود. پرولتاریا در قید ستم است، توده های زحمتکش در اسارت سرمایه داری به سر می برند. در دوران سرمایه داری به علت وجود بردگی مزدوری و نیازمندی و فقر توده ها دموکراتیزم محدود، فشرده و مثله و مسخ است. از این رو او فقط از این رو است که در سازمان های سیاسی و اتحادیه ای ما صاحبان مشاغل تحت تأثیر محیط سرمایه داری فاسد می شوند (و یا به عبارت دقیق تر تمایل به فاسد شدن دارند) و برای بدل شدن به بورکرات ها یعنی افراد ممتازی که از توده ها جدا بوده و مافوق آن ها هستند ابراز تمایل می نمایند.

این است ماهیت بوروکراتیزم و مادام که از سرمایه داران خلع ید نشده و بورژوازی سرنگون نگردیده است، حتی برای صاحبان مشاغل پرولتاری نیز درجه ی معینی از «بوروکراسی شدن» ناگزیر است.

از گفته ی کائوتسکی چنین بر می آید: چون صاحبان مشاغل انتخابی باقی می مانند لذا مستخدمین و بوروکراسی نیز در دوران سوسیالیزم باقی خواهند ماند! به ویژه همین مطلب نادرست است. مارکس همانا از روی نمونه ی کمون نشان داد که در دوران سوسیالیزم صاحبان مشاغل، دیگر «بوروکرات» نخواهند بود، «مستخدم» نخواهند بود و این جریان به همان نسبتی انجام می پذیرد که صاحبان مشاغل علاوه بر انتخابی بودن، در هر زمان تعویض پذیر هم می گردند و از آن گذشته حقوق به میزان دستمزد کارگر

متوسط می رسد و از آن هم گذشته مؤسسات پارلمانی با مؤسسات «فعالی که هم قانون گذار و هم مجری قانون باشند» تعویض می گردند.

در ماهیت امر، تمام استدلال کائوتسکی علیه پانه کوک و به ویژه برهان پرطننه ی کائوتسکی مبنی بر این که کار ما خواه در سازمان های اتحادیه ای و خواه حزبی بدون وجود مستخدمین از پیش نمی رود نشان می دهد که کائوتسکی «براهین» کهنه ی برنشتین را که اصولاً علیه مارکسیزم به طور اعم است تکرار می کند. برنشتین در کتاب مرتدانه ی خود «مقدمات سوسیالیزم» علیه اندیشه های مربوط به دموکراسی «بدوی» و علیه آن چیزی که «دموکراتیزم آئین پرستانه» می نامد یعنی علیه اعتبارنامه های امپراتیف، صاحبان مشاغلی که حقوق دریافت نمی دارند، نمایندگی مرکزی ناتوان و غیره به جنگ می پردازد. برنشتین برای اثبات بی پروا بدون دموکراتیزم «بدوی» به تفسیری که زوجین وب درباره ی تجربه ی تردیونیون های انگلیس نموده اند استناد می جوید. بنا به گفته ی وی، تردیونیون ها طی هفتاد سال تکامل خود که گویا «در آزادی کامل» انجام می گرفته (ص ۱۳۷ چاپ آلمانی) به بی مصرف بودن دموکراتیزم بدوی یقین حاصل کردند و دموکراتیزم عادی یعنی پارلمانتاریزم توأم با بوروکراتیزم را جایگزین آن نمودند.

در حقیقت امر تکامل تردیونیون ها «در آزادی کامل» انجام نمی گرفت بلکه در اسارت کامل سرمایه داری انجام می یافت که با وجود آن، البته بدون تن دادن به یک سلسله گذشت هانی در برابر بلای حکفرما یعنی زورگونی، بی عدالتی و طرد تهی دستان از اداره ی امور «عالیه» «کار از پیش نمی رود». در دوران سوسیالیزم ناگزیر بسیاری از خصوصیات دموکراسی

«بدوی» احیاء خواهد گشت زیرا برای نخستین بار در تاریخ جوامع متمدن توده های مردم به مدارجی ارتقاء خواهند یافت که نه تنها در رأی دادن و انتخابات بلکه در اداره ی روزمره امور نیز شرکت مستقل خواهند داشت. در دوران سوسیالیزم همه به نوبه امور را اداره خواهند نمود و به زودی عادت خواهد شد که هیچ کس اداره نکند.

مارکس، با ذکاء داهیهانی ی تنقیدی و تحلیلی خود، در اقدامات عملی کمون آن تحولی را مشاهده نمود که اپورتونیست ها از آن می پرسند و به علت جبن خود و عدم تمایل به گسیختن قطعی پیوند با بورژوازی نمی خواهند آن را تصدیق کنند و آنارشویست ها هم، یا از فرط شتابزدگی و یا به طور کلی به علت پی نبردن به شرایط تبدلات توده ای اجتماعی نمی خواهند آن را ببینند. «حتی فکر انهدام ماشین دولتی کهنه را نیز نباید به خاطر خود خطور داد، آخر بدون وزارتخانه ها و مستخدمین آن ها چگونه کار ما از پیش خواهد رفت»- این استدلال فرد اپورتونیستی است که کوتاه بینی سراپای وجودش را فرا گرفته و در ماهیت امر نه تنها هیچ گونه ایمانی به انقلاب و خلاقیت انقلاب ندارد، بلکه به طور مرگ باری از آن می ترسد (همان گونه که منشویک ها و اس ارهای ما از آن می ترسند).

«باید فقط به فکر انهدام ماشین دولتی کهنه بود. تعمق در درس های مشخص انقلاب های پرولتاری پیشین و تحلیل این موضوع که چه چیزی و چگونه جایگزین منهدم شده گردد، لزومی ندارند»- این استدلال فرد آنارشویست است (البته بهترین آنارشویست ها، نه آنارشویستی که به پیروی از حضرات کراپوتکین ها و شرکاء کشان کشان از دنبال بورژوازی روان است)؛ و به همین جهت از آنارشویست تاکتیک یأس سر می زند، نه تاکتیک کار

انقلابی بی امان و جسورانه برای انجام وظائف مشخص، یعنی نه دیالکتیکی که در عین حال شرایط عملی جنبش توده ها را نیز به حساب آورد. مارکس به ما می آموزد که از هر دوی این اشتباهات احتراز جوئیم و در انهدام تمامی ماشین دولتی کهنه جسارت بی دریغ از خود نشان دهیم و در عین حال می آموزد که مسأله را به طرز مشخص زیرین مطرح کنیم: کمون توانست طی چند هفته ساختمان ماشین دولتی نوین یعنی پرولتاری را به فلان ترتیب آغاز نماید و برای نیل به دموکراتیزم کامل تر و ریشه کن ساختن بوروکراتیزم اقداماتی را که از آن سخن رفت انجام دهد. جسارت انقلابی را از کمونارها بیاموزیم، اقدامات عملی آن ها را گرده ای برای اقدامات عملی مبرم و فوراً ممکن بدانیم و آن وقت است که با گام برداشتن در چنین راهی ما به انهدام کامل بوروکراتیزم خواهیم رسید.

امکان چنین انهدامی بدین طریق تأمین شده است که سوسیالیزم روز کار را کم می کند، توده ها را برای زندگی نوین به پا می دارد، اکثریت اهالی را در شرائطی قرار می دهد که بلااستثناء به همه امکان خواهد داد «وظائف دولتی» را انجام دهند و این خود به زوال کامل هرگونه دولتی به طور کلی منجر می گردد.

کانوتسکی چنین ادامه می دهد: ... «وظیفه ی اعتصاب توده ای هیچ گاه نمی تواند انهدام قدرت دولتی باشد، بلکه فقط می تواند این باشد که حکومت را در مورد مسأله ی معینی وادار به گذشت کند و یا حکومتی را که با پرولتاریا سر خصومت دارد به حکومتی تبدیل نماید که از وی حسن استقبال کند (entgegenkommende) ... ولی هیچ گاه و در هیچ شرائطی این امر» (یعنی غلبه ی پرولتاریا بر حکومتی که با وی سر خصومت دارد) «نمی تواند

به انهدام قدرت دولتی منجر گردد بلکه فقط می تواند تغییرات (*Verschiebung*) معینی را در تناسب قوا در درون قدرت دولت موجب شود... هدف مبارزه ی سیاسی ما هم در این ضمن، همان طور که تا کنون بوده، عبارت خواهد بود از به کف آوردن قدرت دولتی از راه تحصیل اکثریت در پارلمان و تبدیل پارلمان به نیروی مسلط بر حکومت».

(ص ۷۲۶، ۷۲۷، ۷۳۲)

این دیگر خالص ترین و ردیالانه ترین اپورتونیزم و دست کشیدن از انقلاب در کردار در حال قبول آن در گفتار است. کائوتسکی فکرش از «حکومتی که از پرولتاریا حسن استقبال کند» فراتر نمی رود و این نسبت به سال ۱۸۴۷ یعنی هنگامی که «مانیفست کمونیست» «متشکل نمودن پرولتاریا به صورت طبقه ی حاکمه» را اعلام نموده بود گامی است به پس که در راه کوتاه بینی برداشته شده است.

کائوتسکی ناچار باید «وحدت» مورد پسند خود را با شیدمان ها، پلخائف ها و واندرولدها عملی کند که همه برای مبارزه در راه حکومتی که «از پرولتاریا حسن استقبال کند» موافقت دارند.

ولی ما راه انشعاب با این خائنین به سوسیالیزم را در پیش می گیریم و برای انهدام تمام ماشین دولتی کهنه مبارزه خواهیم کرد، تا خود پرولتاریای مسلح حاکم شود. این- «دو با هم تفاوت بزرگی دارند».

کائوتسکی ناچار باید در جرگه ی مطبوع لژین ها، و داویدها، پلخائف ها، پوترسلف ها، تسره تلی ها و چرنف ها بماند که همه برای مبارزه در راه «تغییر تناسب قوا در درون قدرت دولتی» و در راه «تحصیل اکثریت در پارلمان و تأمین تسلط کامل پارلمان بر حکومت» کاملاً موافقت دارند- و این

منظور به غایت شریفی است که در آن همه چیز برای اپورتونیست ها پذیرفتنی است و همه چیز در چهارچوب جمهوری پارلمانی بورژوائی باقی می ماند.

ولی ما راه انشعاب با اپورتونیست ها را در پیش می گیریم: و تمامی پرولتاریای آگاه نیز در مبارزه ای که هدف آن ایجاد «تغییراتی در تناسب قوا» نبوده بلکه سرنگون ساختن بورژوازی، انهدام پارلمانتاریزم بورژوائی، استقرار جمهوری دموکراتیکی از نوع کمون یا جمهوری شوراهاى نمایندگان کارگران و سربازان و دیکتاتوری انقلابی پرولتاریا است- با ما خواهد بود.

منبع: منتخب آثار لنین صفحه ۵۱۸

بازنویس: یاشار آذری

آدرس انترنتی کتابخانه: <http://www.iwsn.org/nashr.htm>

آدرس پستی: BM IWSN, London WC1N ۳XX, UK

ایمیل: [yasharazarri@yahoo.com](mailto:yasharazarri@yahoo.com)

مسئول نشر کارگری سوسیالیستی: یاشار آذری

تاریخ بازنویسی: ۱۳۸۵